

نویسندگان: هارولد شیفمن و بریان سپونر¹
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، جولای 2013

تاریخچه مطالعات زبان های افغانستان

جورج مورگینشترن پژوهشگر پیشگام غربی در مورد زبان های افغانستان که کار خود را در سال 1924 شروع میکند، افغانستان را از نگاه زبانی، یکی از دلچسب ترین کشورهای روی زمین میخواند. اما کارهای زبان شناسی توسط دانشمندان محلی در نسل های بعدی شروع می شود. وقتی یکی از ما (سپونر) در سال 1972 با دکتور عبدالغفور روان فرهادی (مؤلف زبان پارسی در افغانستان، 1953) ملاقات کرد، او اعلام داشت که آخرین شمار زبان های شناخته شده در افغانستان به 32 میرسد.

هرگونه مطالعه زبان های افغانستان باید یکتعداد عواملی را در نظر گیرد که نه تنها شامل جغرافیای منطقه و ترکیب تاریخی جامعه افغانستان، بلکه شامل دانش انکشاف آن از آغاز سده نهم باشد. این عوامل نه تنها رنگ دهنده بلکه تحریف کننده هرگونه تلاشی در جهت توضیح جریانات امروزی است. مطالعات غربی در باره افغانستان از ملاقات رسمی مونستوارت الفنتون به نمایندگی از کمپنی هند شرقی برتانیه به دربار شاه شجاع (شاه افغان)، در سال 1809 در پشاور (پاکستان امروزی) شروع میشود. علاقمندی برتانیه ناشی از شایعاتی بود مبنی بر همدستی ناپلیون و تزار روسیه (الکساندر 1) بخاطر حمله بر شمالغرب هند (یگانه مسیر زمینی ممکن به نیم قاره). برتانیه در سال 1839 از طریق کونل بولان و کویته به افغانستان حمله کرده و با وجود شکست های مهم و سنگین در دو جنگ افغان، بصورت رسمی از آن زمان تا سال 1919 (البته بطور "غیرمستقیم"، یعنی بدون نصب یک دستگاه اداری) و بصورت غیر رسمی تا خروج برتانیه از جنوب آسیا در سال 1947 بالای حکومت افغانستان تسلط دارد. در جریان این دوره بیش از صد ساله، افغانستان بصورت نسبی از سایر دنیای اسلام منزوی بوده و به ندرت میتواند تماس های وسیع دیگری را ببیند که قلمروهای اداری رسمی (مانند هند) در جریان دوره استعماری برخوردار بودند. با آنهم به علت ارزش ستراتیژیکی مرزها با روسیه، یک تعداد گماشتگان و سیاحان برتانوی در رابطه به تاریخ و فرهنگ مردم افغانستان یک کتابخانه غنی مواد و ارقام را جمع آوری میکنند، بشمول بخش های از بلوچستان و ولایت صوبه سرحد غربی مربوط برتانیه که حالا بخشی از پاکستان است. تعدادی از دانشمندان کشورهای اروپائی، بخصوص جرمن ها، در این سعی و تلاشها سهیم بودند.

با وجودیکه یکتعداد دستور (گرامر) های تجویزی زبان پارسی و پشتو در سده نهم بوجود میآید، مطالعه سیستماتیک زبان های این منطقه با نشر یکتعداد مقالات توسط مورگینشترن در سال 1928 آغاز میشود که بر بنیاد پژوهش های ساحوی (عملی) او استوار میباشد. اما مطالعات تاریخی و زبان شناسی این منطقه پس از این بنیادها به اثر تلاش های حاکمان افغانستان از 1880 بدینسو که خواهان اعمار و نگهداری یک هویت سیاسی قابل دوام و منسجم (نه تنها به مقابل نیروهای محلی، بلکه همچنان به مقابل منافع اول انگلیس ها، بعدا روس ها و در این اواخر امریکائی ها) میباشد، مشروط ساخته میشود. نیروی مرکزی قوم گرائی (نشنلیزم) افغانی (یا بطور دقیقتر پشتونوی) تا یک قرن قبل شروع نشده و برای تمام طبقات اجتماعی در سراسر کشور هیچ گونه اهمیت سیاسی ندارد. با در نظر داشت منافع برتانویها در این منطقه تا سال 1947، روس ها تا سال 1917، شوروی ها از سال 1917 تا

سال 1991 و فعالیت امریکائی ها در منطقه از سال 1948 و بخصوص از سال 1979، تغییرات شگرفی در شیوه برخورد دانشمندان غربی و محلی بوجود آمده است.

عوامل جغرافیایی و تاریخی

ما در مطالعه زبان های داخل و ماحول افغانستان با تاریخ زبان و روند آن در سه مقیاس سروکار داریم: جوامع محلی، تمدن پارسی- شده (یا اسلام شرقی) و استعماری که حالا در اثر نفوذ جهانی شدن در روند های پسا- استعماری گوناگون ادغام شده اند. شیوه های که در آن عوامل گوناگون از این سه مقیاس اشتقاق میشود، با در نظر داشت مسایل کاربرد زبان ها، به تقابل ادامه داده و افغانستان را به یک مورد خاص تبدیل نموده است. ما این مقیاس ها را معرفی و شیوه های تجاوز هر یک بر دیگری را دنبال میکنیم. این معلومات برای خوانندگان بدون دانش منطقه مهم بوده و امیدواریم مورد توجه متخصصین نیز قرار گیرد.

مسئله هویت های ملی و محلی

در عقب زبان های مورد مطالعه ما هویت های سیاسی، دولت های معاصر و موانع منظوقی و بین المللی قرار داشته و حالت موجود آنها مدیون فعالیت های برتانوی ها و روس ها یا شوروی ها از سال 1800 بدینسو میباشد. با وجودیکه مرزها و سیاست های زبانی دولت های آسیای میانه و جنوبی کاملاً توسط برتانوی ها و روس ها یا شوروی ها بوجود آمده، ظهور افغانستان معاصر و سلسله مراتب زبان های آن تاریخ متفاوت دارد (به این ارتباط فقط تاریخ ایران قابل مقایسه بوده و مختصراً شرح داده میشود). این همان تاریخی است که بصورت درست فهمیده نشده یا به سهولت در دسترس نبوده و به این علت تجربه افغانستان در این اواخر بطور جدی مورد سوی فهم قرار گرفته است.

با وجودیکه شهر غزنی در جنوبشرق افغانستان به حیث یک قاعده برای سلسله امپراتوری بزرگ در بین سال های 975 تا 1187 م خدمت نموده، هیچگونه سابقه تاریخی برای یک دولت محلی خاص افغانستان وجود ندارد، تا اینکه دولت موجود (افغانی) در سال 1747 توسط احمد شاه درانی تاسیس میشود. ظهور یک واحد سیاسی جدید با یک هویت قومی یا قبیله‌ای در دنیای اسلامی بدون سابقه بود. با وجودیکه امپراتوری عثمانی در اواخر سده سیزده از یک قاعده قبیله‌ای ترکی بوجود می‌آید، عثمانی ها ادعا میکردند که نه تنها رهبران ترک ها بلکه رهبران جهان اسلام می باشند. احمد شاه عنوان "شاه افغان ها" را اختیار میکند (بعدا خواهیم دید که چرا عنوان "افغان" به عوض "پشتون" انتخاب میشود). مهم است خاطر نشان کرد که این حادثه بیش از نیم قرن پیش از رسیدن هرگونه منافع امپریالیست غربی یا نفوذ قوم گرائی غربی است. هنگامیکه الفنسنتون جانشین احمد شاه را در سال 1809 در پشاور ملاقات میکند، دولت افغان برای 50 سال بزرگترین امپراتوری در منطقه بوده که شامل قلمرو های شرقی گرفته شده از امپراتوری صفوی (ایرانی)، کشمیر و بخش اعظم پاکستان فعلی گرفته شده از امپراتوری مغول و همچنان قسمت زیاد جمهوری های جدید آسیای مرکزی مانند ترکمنستان، ازبیکستان و تاجیکستان میباشد. اما این قلمرو پس از این تاریخ و در نتیجه درگیری های خونین رقبا خانواده شاهی متلاشی میشود. قدرت برتانیه که پس از سال 1840 به یک عامل عمده در منطقه تبدیل میشود، وضع را پیچیده میسازد. اما قدرت برتانیه به وجود افغانستان بحیث یک منطقه حایل در مقابل منافع امپراتوری روسیه ضرورت داشته و لذا بصورت محتاطانه میخواید اطمینان حاصل کند که تجزیه و متلاشی نشود.

قرار معلوم این برتانوی ها اند که آنرا بنام افغانستان مینامند و آنها احتمالاً در دهلیزهای بالائی اداره کلکته در سال های 1830 میلادی. قبل از این زمان کشورهای دنیای اسلامی دارای نام نبودند. مرزها غیر مشخص بوده و مناطق فرهنگی ای که دارای بعضی هویت های طبیعی بودند، نام های چون سوریه (شام)، ماورالنهر، سند یا پنجاب داشتند، اما واحد های سیاسی به ندرت با چنین مناطقی تطبیقی تطابق داشت (ایران یک استثنا بوده و منشای آن در هخامنشیان قرار دارد. کاربرد آن برای تشخیص یک فرهنگ عالی پیش از اسلام در زمان ساسانیان به وجود میآید، اما تا دوره استعمار معنای باریک یک واحد سیاسی را پیدا نمی کند). افغانستان هرگز با چنین مناطقی طبیعی هم مرز یا مجاور نبوده است. افغانستان از نگاه جغرافیائی عبارت از یک لحاف وصله دوزی متشکل از رشته کوه ها، وادی ها و دشت های کوپری با مسکونه های منزوی و جمعیت نوسانی گله داران کوچی میباشد که هرگز دارای هیچگونه آمیزش فرهنگی، زبانی یا سیاسی به غیر از اتصال به مسیرهای تجارتهای ای (بخصوص "راه ابریشم") نداشت که از پیرامون آن عبور کرده و آنرا با شهر های بزرگ دنیای اسلام، چین و هند و همچنان شمال و جنوب مانند شرق و غرب وصل میساخت. چیزیکه در سال 1747 افغانستان² گردید، مناطق مرزی در بین امپراتوری صفوی در اصفهان، امپراتوری مغول در دهلی و خانات ازبیک در شمال بود. قندهار اولین پایتخت افغان (1747 - 1776) بیش از یک مرتبه در بین صفوی ها و مغولها دست بدست شده است. هرات که هنوز هم یکی از چهار شهر بزرگ افغانستان است، در بین صفویها و ازبیک ها دست بدست گشته و تا سال 1863 بخشی از ایران بوده است. این منطقه پیش از ظهور اسلام در سده هفتم، از سده ششم ق م مناطق شرقی دنیای ایرانیان (یعنی دنیای متشکل از جمعیت های قبیلوی دارای زبان های ایرانی) و دربرگیرنده محلات بسیار مهم اسطوره های فرهنگی ایرانی بوده است. چیزیکه در سده هجدهم افغانستان² شد، یک منطقه شکسته در بین مراکز سیاسی عمده تاریخ قدیمتر و مسکونه جوامع مهاجر از تمام جوانب به شمول مغولها بوده است.

برتانوی ها در سال 1880 یک عضو وثیقه ای باقیمانده از خانواده شاهی افغان بنام عبدالرحمن را از تبعید در شمال آمو استخدام نموده و در بالای تخت کابل نصب می کنند. او 21 سال حکومت کرده و با شیوه های اژدهای پشت صحنه (و مشکلاتی را برای حکومت هند برتانوی ایجاد میکند که توسط یکی از اقارب ملکه ویکتوریا در سنت پترزبورگ به گوش آن ملکه میرسد) بنیادی را برای یک دولت - ملت واحد ایجاد میکند که در آن تمام باشندگان (صرفنظر از میراث زبانی یا فرهنگی ایشان) وادار میشوند که خود را برای اولین بار نه تنها مسلمان، بلکه افغان نیز بگویند.

برتانوی ها در سال 1893 یعنی پس از نیمه سلطنت عبدالرحمن، مرزی را ترسیم میکنند که هند برتانوی را از افغانستان جدا میسازد. این خط پس از ترسیم آن توسط سر مارتین دیورند، بنام خط دیورند شناخته میشود. خط دیورند از وسط مناطقی میگذرد که در گذشته و حال مسکن پشتون ها بوده است. گرچه عبدالرحمن و جانشینان او آنرا تصویب³ نکرده اند، اما با تحمیل آن توسط برتانوی ها موافقت کرده اند. این مرز از سال 1947 بدینسو به حیث یک منبع اختلاف جدی در بین افغانستان و پاکستان بوده است.

پشتون ها (در لهجه شرقی بنام پختون یاد میشود) که در کشورهای آسیای جنوبی بنام پتان شناخته میشوند، توسط دیگران بنام افغان یاد می شوند (پیش از آنکه عبدالرحمن این واژه را بحیث هویت ملی تمام باشندگان افغانستان بازسازی کند). افغان یک واژه پشتو نبوده و احتمالاً منشای پارسی دارد (مورگینشترن، 1979) که نباید ما را متعجب سازد. زیرا جمعیت های قبیلوی دیگر این منطقه نیز با مفاهیم مشابه شناخته می شوند که احتمالاً نام بومی آنها نیست؛

مانند بلوچ و گُرد که شکل ایرانی دارد، حتی اگر منشای ایرانی نداشته باشد. زبان پارسی در جریان هزاره گذشته بصورت انحصاری یا در حد عالی، در تمام آسیای میانه و مناطق بسیار دور از آن (در تمام جوانب) زبان ادبیات بوده است. شخصی که در سال 1747 امپراتوری جدیدی را ایجاد میکند (احمد شاه درانی) که حالا ملت- دولت افغانستان میشود و تمام جانشینان او (به استثنای دوره کوتاه سال 1929) تا ظاهرشاه مرحوم، همه پشتون بوده اند. اما اداره او مانند اداره تمام دولت های همجوار او به زبان پارسی بوده است. تیمور پسر و جانشین او در سال 1776 پایتخت را از کندهار (که فقط با یک شهر دیگر یعنی غزنی⁴ کاملاً پشتون نشین است) به خارج منطقه پشتون ها یعنی کابل انتقال میدهد. کابل در شرق افغانستان و در پای یک کوتل عمده قرار دارد که حامل مسیر تجارت تاریخی از هند به آسیای میانه از بالای رشته کوه های است که هندوکش را به پاروپامیزوس و کوه های بابا وصل میکند - رشته کوه های که افغانستان معاصر را به نیمه جنوبی و شمالی تقسیم میکند. از آن زمان به بعد رابطه بین خانواده شاهی پشتون (که به سلطنت ادامه داده) و مجموعه قبایل پشتون، دوجانبه یا دمدمی بوده است. تیمورشاه چنان دیوان سالاری پارسیگوئی غیرپشتونی را وارد میکند که هم خانواده شاهی و هم محیط ماحول او پارسیگو میشوند.

نفوذ احساسات قوم گرایی پشتونی بالای سیاست ملی در سال های 1930 شروع میشود. در حوالی این دوران یک مقدار کوچک به معاش آن عده کارمندان دولتی افزوده میشود که یک امتحان (نه چندان مشکل) کورس پشتو را سپری کنند. در قانون اساسی سال 1964 پارسی بنام زبان "رسمی" و پشتو بنام "زبان ملی" یاد میشود. نام زبان پارسی طوریکه در افغانستان مروج بود، از **فارسی** (که به معنای زبان ولایت فارس⁵ در ایران جنوبغربی و نام کاملاً مشترک در تمام دنیای اسلامی شرقی در هزاره گذشته بوده است) به **دری** تبدیل میشود (که تاریخچه دراز داشته و به معنای زبان دربار میباشد). اما انکشاف بسیار زیادی در پیشرفت پشتو بحیث یک زبان گفتاری یا ادبی در خارج قبایل پشتو- زبان جنوب و یک تعداد ناقلین پشتون که عبدالرحمن در شمال مسکون ساخته بود، صورت نمی گیرد. از سال 1978 ببعد مسئله زبان، بیشتر سیاسی شده و مشروطیت تمام زبان های افغانستان با در نظر داشت نفوذ تاریخی کاربرد اداری و ادبی پارسی ادامه می یابد.

چشم انداز بزرگتر

این مسیرهای تاریخی نشان دهنده بعضی مشکلات درون- تباری در عقب وضع جاری زبان ها در افغانستان و منطقه میباشد، اما هیچ چیزی در باره مقام فرهنگی زبان پارسی نمی گوید (که بصورت عام **فارسی** نامیده شده، اما در قانون اساسی سال 1964 در افغانستان بنام **دری** و از سال 1928 در تاجیکستان بنام **تاجیکی** یاد میشود). بنا براین ما باید به یک تصویر تاریخی بسیار بزرگتر نگاه کنیم.

زبان پارسی در زمان امپراتوری هخامنشیان در بین سال های 559 و 321 ق م به شکل پارسی باستان بحیث زبان اداری پذیرفته شده و با خط میخی نوشته میشود (ستاپلر و تویرنیر، 2007). این زبان بحیث زبان اداری در امپراتوری های بعدی ایرانی پارتیان (247 ق م - 224 م) و ساسانیان (224 - 651 م) در یک روند خاص تحول و انکشاف تاریخی قرار میگیرد که ما آنرا در این دوران بنام پارسی میانه یا پهلوی می شناسیم و با یک شکل ساده خط آرامی نوشته میشود. بعداً (در وسط سده هفتم) پس از هجوم اعراب که تمام منطقه بتدریج در یک امپراتوری جدید عربی - اسلامی مدغم میشود، این زبان برای یک دوره دو قرن تحت الشعاع قرار میگیرد. وقتی بنام پارسی جدید در اواسط سده نهم ظهور دوباره میکند، با خط

عربی نوشته میشود. اما باز هم بحیث سمبول فرهنگی (و شاید شکوه ماندگار) ادارات و دربارهای شاهوار پیشا- اسلامی و بخصوص تجلی و مقام آنها ادامه میدهد. آنچه فوق العاده مهم است، پارسی نه در شهرهای ایران کنونی، بلکه در شهرهای داخل و ماحول مرزهای شمالی و غربی افغانستان کنونی ظهور دوباره میکند. در اینصورت آیا قومگرایان افغان غیرپشتون حق ندارند سوال کنند که: کدام دولت جانشین واقعی امپراتوری کوروش، داریوش، اردشیر و انوشیروان است؟ ایران یا افغانستان؟ دولت جانب غربی در جغرافیه ایکه بنام فلات ایران نامیده میشود، تا زمان صفویان (1501 - 1722) که در اصفهان حکومت میکنند، دارای کدام امپراتوری قوی با پایتخت بزرگ نداشته است. سلطنت صفوی هم با حمله افغان ها سقوط میکند! اگر حوادث و وقایعی که توسط برتانوی ها (هم در ایران و هم در افغانستان) در سده نهم آفریده میشود، کمی طور دیگری رقم میخورد، حالا به احتمال قوی افغانستان بنام ایران و ایران بنام دیگری (شاید کردستان یا بلوچستان یا نام دیگری مانند افغانستان که از یک نامگذاری قبیله‌ای اشتقاق شده) شناخته میشود.

مهم است به خاطر داشته باشیم که هیچیک از این مفاهیم و اصطلاحات قبل از اواخر سده نهم هیچگونه اهمیت تباری- سیاسی نداشته و صرف خاطره های شکوه و قدرت گذشته و شهامت نظامی بوده است. اهمیت تباری- سیاسی در منطقه در نتیجه تماس با اروپائیان در نیمه سده نهم شروع به تراوش کرده و در سال های 1920 شروع به مهم بودن در افغانستان میکند. پس از ظهور مجدد پارسی بحیث زبان دیپلماسی، اداری و ادبیات در دربارهای مراکز قدرت در اوایل دوره اسلامی (که مقامات آنها بنام **سلطان** شناخته میشود)، یعنی حدود یازده و نیم قرن قبل، بخاطر تجارت و پیشبرد تمام امور (به استثنای قوانین و تفاسیر اسلامی)، ادبیات مساوی به پارسی میشود. هیچ اهمیتی ندارد که زبان بومی یکنفر چه بوده است. تمام معاملات قابل ثبت به پارسی نوشته و (در صورت معاملات شفاهی) به پارسی صحبت میشود. این مقام خاص پارسی با حافظه اقتدار و تفاهم نامه های امپراتورهای پیشین تسهیل گردیده و در وسعت اعظمی خود در شهرهای بسیار دور غرب، از سرانیفو (که زیر اداره عثمانی ها بود) تا تکه مکان بسین (که زیر اداره ازبیک ها بود) و از مرغزار ترکی آسیای میانه تا نظام حیدرآباد در جنوب هند، کاربرد و اعتبار داشته است. حتی اسنادی وجود دارد که در سده چهاردهم و نیزیان جوان و ثروتمند به شرق فرستاده میشدند تا پارسی بیاموزند. زبان پارسی همچنان در امتداد مسیر تجارتي چین مرکزی و شرقی در زمان سلطنت یوان مروج بوده و بصورت متناوب حد اقل در مساجد چین مرکزی تا زمان حاضر تدریس میشود.

لذا پارسی بحیث زبان بین القومی عمل نموده (یعنی مشابه زبان هلنی یونانی ها در هزاره پیشین) و از نگاه معیار و ثبات زبانی در یک پهنای گسترده از اروپای جنوبی تا چین مرکزی قابل توجه بوده که بصورت آشکار نشان دهنده ارزش فرهنگی عالی آن بحیث زبان ادبیات در بین مردمانی بوده که اکثریت آنها آنرا در خانه های خود صحبت نمیکردند. افغانستان در وسط این گستره قرار داشت. با آنها در این گستره تغییراتی صورت گرفته، سبک نوشتاری تغییر نموده و تغییراتی نیز در سبک ادبی و بیانی آن رخ میدهد. زبان ترکی که در شکل ازبیکی آن قبل از اینکه جایش را به پارسی بدهد، منحصراً زبان ادبیات با خط های مختلف در آسیای میانه بوده، مانند ترکهای سلجوق، مغولها و بعداً ازبیک ها که به اسلام گرویده و به حاکمان مراکز قدرت عمده در دنیای پارسی- شده شرقی تبدیل میشوند، سرانجام در سده پانزدهم بصورت تدریجی به تعویض زبان پارسی در غرب شروع میکنند. با آنها این تعویض در یک شکل پارسی- شده عالی رخ میدهد که بنام ترکی عثمانی یاد شده و با خط عربی نوشته میشود. زبان بعدی که به نوشتن آغاز میکند، پشتو در سده شانزدهم است (باز هم در خط عربی)، اما فقط در ادبیات. به دنبال آن اردو در شمال هند پدیدار میشود که قبلاً در دیکان شروع شده است. بعداً سندی به

نوشتن شروع میکند که توسط برتانوی ها کمک میشود. برتانوی ها در سال 1837 اردو را رسماً به عوض پارسی بحیث زبان معاملات در بین حکومت (که از آن زمان بعد امورات خود را به انگلیسی پیش میبرند) و مردمان محل اعلان میکنند. وقتی مبلغان مسیحی پروتستان در اواخر سده نوزدهم میرسند، زبان های دیگر مانند بلوچی و داردیک هنوز غیرنوشتاری اند. با وجودیکه پس از تاسیس اکادمی بلوچی در کوئته در سال 1957 مواد زیادی به بلوچی نوشته و چاپ میشود، بلوچ های ایران که کاملاً باسواد و تحصیل یافته در پارسی بودند، ادعا میکنند که آنها نمی توانند کتاب ها و روزنامه های بلوچی را بخوانند. خواندن برای آنها به معنای خواندن پارسی میباشد. تدریس زبان پارسی در هند نه تنها در مدرسه های سنتی، بلکه در مکاتب عصری (در مقام قابل مقایسه با لاتین در انگلند) ادامه می یابد. تدریس آن بحیث یک مضمون ضروری در هند و پاکستان در اوایل سالهای 1960 متوقف میشود، تقریباً همزمان با توقف تدریس لاتین بحیث یک مضمون ضروری برای ورود به آکسبریج.

هیچ سندی وجود ندارد که احمد شاه پس از ایجاد دولت جدید در سال 1747 گاهی خواهان شمولیت پشتو (زبان جامعه خودش) در مسایل اداری شده باشد، با وجودیکه پشتو تا اندازه ای بحیث زبان ادبیات، سابقه تقریباً بیش از یک سده داشت. هنگامیکه تیمورشاه پسر و جانشین او پایتخت را در سال 1776 به کابل انتقال می دهد، دیوان سالاری خود را با نوشتار - پارسی توسط قزلباش های ترکی- زبان انکشاف میدهد که باقی مانده از تهاجم نادرشاه به هند در سال 1738 بوده و شیعه میباشد. هر دو موضوع مهم یعنی دلچسبی به ادبیات پشتو و رشد قوم گرائی پشتونی به علت تجزیه سیاسی پشتونها مختل میشود که محصول متناقض ایجاد سلطنت پشتونی است. اما اندیشه اینکه پشتو باید حد اقل با یک قاعده مساوی با پارسی کاربرد داشته باشد، از سال های 1920 شروع گردیده و در قوانین اساسی سال های 1933⁶ و 1964 شامل میشود. "در فرمان سال 1936 و در قانون اساسی سال 1964 مجدداً تاکید میشود که پشتو در پهلوی دری باید زبان رسمی باشد" (میران، 1977).

1. Language Policy and Language Conflict in Afghanistan and its Neighbors. Brill. 2011.

2. در اینجا مراد از "افغانستان" باید قلمرو افغانها باشد. زیرا در بالا میگوید که واژه افغانستان محصول کمپنی هند شرقی برتانویه در سالهای 1830 است که حتی تا زمان امان الله (1919) به مناطق جنوب هندوکش اطلاق میشود. چنانچه حبیب الله (1901-1919) در سراج التواریخ بنام "پادشاه خود مختار افغانستان و ترکستان متعلقه آن" خوانده میشود. پیش از عبدالرحمن (1880-1901 م)، تمام زمامداران این قلمرو بنام امیر یا شاه کابل یا خراسان خوانده شده اند.

3. در اینجا مراد از "تصویب" خط دیورند شاید تائید آن توسط "پارلمان" باشد. در غیر آن خط دیورند را بر علاوه عبدالرحمن، سه شاه دیگر (حبیب الله، امان الله و نادرشاه) امضا کرده است. دلچسب اینکه خط دیورند یگانه مرز افغانستان است که توسط چهار شاه کشور امضا شده و مرزهای دیگر را هیچ شاه یا زمامدار کشور امضا نکرده است. اما برتری خواهان و الحاق طلبان همین مرزی را که شاهان کشور امضا کرده، به رسمیت نمی شناسند. اما تمام مرزهای دیگر را که هیچ زمامدار کشور امضا نکرده، به رسمیت می شناسند.

4. فکر نمیشود شهر غزنی بطور کامل پشتون نشین باشد.

5. نظریات جدیدی وجود دارد که واژه پارسی منشای پارتی دارد.

6. فکر نمیشود کدام قانون اساسی در سال 1933 تصویب شده باشد.